

ارزش ایران

از چشم انداز فرهنگ اروپا

پروفسور محمود کورس - استاد پیشین ایران شناسی در دانشگاه های آلمان
برگرداننده: ا.ح. اکبری شالچی

دانشمندان زبان شناس در همه ی جستارهای بنیادین خود، بازسازی می پذیرد.

هم چنین فرهنگ و دین هندوژمن های آغازین خود جستار پژوهش های نازک سنجانه و دامنه داری ست. آن ها را می توان از راه یافته های باستان شناختی و یادمان های ادبی و نیز از رهگذر همسنجی زبان های هندو ژرمن تا اندازه بی باز ساخت.

سرزمینی که هندوژمن های آغازین و شاخه ی خاوری آنان آریاییان از آن کوچ کرده اند، کجاست؟ در چه زمانی و با چه سامانی و در کدام برش های زمانی این کوچ ها انجام پذیر گشته و آن مردمان چرا از باشگاه (محل اقامت) خود برآمده اند؟ پاسخ نازک سنجانه ی این پرسش ها ما را بسیار دور خواهد برد.

ما در این نوشتار می خواهیم تنها به جستار بنیادین کوچ آنان به فلات ایران و گسترش یابی و پیشرفت فرهنگی شان بپردازیم. می نماید که حتی ها نخستین هندوژمن های بوده اند که در پیرامون سال ۱۸۰۰ پیش از زایش مسیح از سوی اپاکتر (شمال) باختری یا اپاکتر خاوری به آسیای خرد کوچیده اند.

اما از ساختار زبان شان می توان به روشنی استوار ساخت که آنان از هندوژمن هایی که تاکنون شناخته شده اند، نیستند. از میان جستارهای دیگر، این را نیز می توان پذیرفت که حتی ها خود را با مردمی که پیش تر در آن جا می زیسته اند، درآمیخته بوده اند. نابودی فرمانروای حتی ها در پیرامون سال ۱۲۰۰ پیش از زایش پی تازش مردمی دریایی و یا با کوچی فریژی [منسوب به آسیای خرد] انجام گرفته است. در جایی که نام حتی ها در چند جای انجیل روزگار کهن برده شده، اصل پیمان نامه یی به دبیره ی میخی که میان حتی ها و فرمانروای آریایی میتانی در سده ی چهاردهم پیش از زایش بسته شده، نیز در دست است.

مادها، یکی از قوم های بزرگ ایران زمینی، نخستین بار در سده ی نهم پیش از زایش پدیدار می شوند تا با پارس ها که آنان نیز کوچنده بودند، چهره ی سیاسی آسیای نزدیک کهن را دگرگون سازند. هروودت خود نام مادی دایوکس را به دست می دهد که هم چون پایه گذار فرمانروایی ماد شناخته شده است. وی که

□ تاریخ ایران چیزی بیش از تاخت ها و پدافند در برابر یونانیان و رومی ها و پس از آنان تازیان، ترکان و مغول هاست. اگر به رویدادهای گذشته وانگریم، با پای گیری فرهنگ هایی کهن که بنیاد فرهنگ امروزی اروپا و از پس آن همه ی جهان شاروند (متمدن) گشته روبه رو می شویم.

پیوند فرهنگ های خاور نزدیک و اروپا به بهترین گونه اش در واژه ی «اورآسیا» پدیدار می شود که بسیاری از ایران شناسان به کار برده اند. بی شک این واژه، ویژه ی قلمرو ایران نیست، بلکه دولت هایی را که پیش از کوچ آریاییان در آسیای نزدیک پدید آمده بودند، برای نمونه سومر، ایلام، بابل، آسور و نیز مصر را هم در برمی گیرد. اگر نگاهی به نقشه ی گیتاشناسی جهان کهن بیندازیم، به روشنی می بینیم که در روزگار پیش و پس از ترسای هر چه روی داده یا کم و بیش هر چه روی داده، در برخوردگاه یونان، ایران، امپراتوری روم و مصر مرکزیت می یابد. شائده در Schaefer بر آن است که «تاریخ جهان اگر چنین مفهومی بتواند درونه (محتوا) ای بیابد، چیزی جز تاریخ اورآسیا نیست (با نفوذ کشورهای شمالی آفریقا بر دریای میانه)».

سخن بنیادین دیگر، ریشه ی پیوند بسیار ژرف ایران زمینیان [مردم ایران بزرگ] با مردمان اروپاست: خویشاوندی زبانی شان. باید پژوهش های دانشمندان زبان شناس را سپاس بگوییم که از پی کوشش هایشان می توان به سرچشمه ی یگانه ی هندوژمن ها یا هندواروپایی ها که ایران زمینیان هم در شمارشند، به روشنی پی برد. البته زبان زد «هندوژمنی» به این چم (معنی) نیست که گویا هندی ها و ژرمن ها در این زمینه نقش ویژه یی بازی کرده اند، بلکه این واژه تنها گسترده ترین مرزهای پهنه ی اشتراک زبانی، از یک سوی در هند در نیم روزی (جنوبی) ترین بخش، و از دیگر سوی پهنه ی زبانی ژرمن ها در شمال باختری اروپا، و در میان شان با چند استثنا همه ی سرزمین های دیگر اروپا با شمارش (احتساب) پهنه ی خاوری اسلاوئشین و نیز ایران در آسیا را روشن می سازد. زبان مشترک این مردمان، ریشه یی هندوژمن یا زبانی همگانی ست که خود بر جای نمانده، اما به دستاویز پژوهش های

نخست مردی معمولی در میان مردم بوده، به خاطر شخصیت دادورزانه‌اش به دادوری (قاضی‌بودن) یک پهنه و سپس به شاهی برگزیده می‌گردد. وی بنیادگذار شهر اگباتانا (اکباتانا)، همدان امروزی است.

اما تاریخ راستین ایران در سال ۵۵۰ پیش از زایش، هنگامی که کوروش دوم، شاه بزرگ بر فرمانروایی ماد پیروز شد و پایتخت آن اکباتانا را گرفت، می‌آغازد. البته درباره‌ی داستان پایه‌گیری شاهنشاهی ایران در دیگر جای، هم داد سخن را داده‌اند و در این جا نیازی به بازگویی گفته‌ها نیست.

از نگاه فرهنگی اندکی پس از پایه‌گیری شاهنشاهی هخامنشی (هخامنش = Hahamaniy) رخدادی روی داد که در تاریخ معنوی بشریت از بهای بالایی برخوردار است. این رخداد آزادسازی یهودیان از بند بابل به به دست کوروش (۵۳۹ پیش از زایش) و کومک به آنان در بازسازی پرستشگاهشان و پس‌آوردن گنج‌های پرستشگاه که به دست نبوکائززار روده شده بود، می‌باشد. با این که برخی از یهودیان به رهبری سرو بابل به اورشلیم بازگشتند، بخش بزرگی‌شان در همان بابل ماندند و از خوش رفتاری پارس‌ها بهره‌مند شدند. آنان توانستند به جایگاه‌های ارزشمندی دست یابند و بازرگان و دکان‌دار گردند. این که همان سرو بابل که گفتیم و نوه‌ی شاه یهودی یواخین، از سوی ایرانیان فرمانروای شهر اورشلیم گشت، خود بسیار رساست.

ارسا و نهیما هم به خدمت دولت ایران درآمدند و برای معمولی شدن پیوندهای یهودیان اورشلیم کوشیدند. دولت ایران به یهودیان پناه و آزادی به‌جای آوردن آیین‌های دینی‌شان را داد. اگر در نگر داشته باشیم که با بازگرداندن یهودیان به اورشلیم، شکوفایی دوباره‌ی یهودیت شدنی گشت و عیسی مسیح هم در میان جامعه‌ی یهود پدیدار شد، می‌توانیم ارزش آزادی یهودیان را به پندار درآوریم، رویدادی با بردی بالا برای تاریخ فرهنگ بشریت، بویژه جهان ترسایی! چون باید گفت که بی‌دین ترسایی که از این راه پدیدار شد، یکی از پایه‌های فرهنگی اروپا کم می‌ماند. اگر فرهنگ باختر زمینی با همه‌ی گونه‌های پدیداری خود تکیه بر باورهای ترسایی داشته باشد، می‌توان حتا مجموعه‌ی همه‌ی مردمان اروپا را «پیکره‌ی دین ترسایی» شمرد. از این گذشته باید از این جستار، هم یاد کرد که کوروش نه تصادفاً بلکه با صلح، دوستی، نرمش و بردباری درباره‌ی زیردستان به این کار دست یازید. کردار او در انجیل روزگار کهن [کذا - عهد عتیق؟] چنان ستوده شده که گویی کارهایش هماهنگ با کوشش‌های خدا بوده. روشن است که چنین چیزی بی‌کارگر افتادن آموزش‌های زرتشت که در جان وی جای گرفته بود، پندارپذیر نیست.

با چنین پیش‌سگرد (پیش‌شرط)‌هایی شگفتی ندارد که میان دین‌های یهود و زرتشت هم فهمی خوبی پدیدار گشته و از راهش داد و ستد باورها انجام پذیرفته باشد. از این رهگذر چند نخستینه‌ی بنیادین آموزش‌های دوگرایانه‌ی زرتشت به جهان باورهای یهود راه یافته و دل‌چسب آن که از راه آن از سوی دین ترسایی هم پذیرفته شده‌اند، مانند آسمان و دوزخ، خوبی و بدی، روشنی و تاریکی و نیز پنداره‌های چون «پرتو آتش از تخت خدا» که هماهنگ با «توفان فلزگدازان در فرجام زمان» می‌باشد. پس از

آن پنداره‌های رستاخیز مردگان، بهشت، فرشتگان، دیو و پری، مرده‌ریگ (میراث) زرتشت‌گرایی (مزدآگرایی) در دین یهود گشت، نخستینه‌هایی که پس از آن عیسی و ترسایان آن‌ها را گرفتند.

هنگامی که دین زرتشت و ترساگرایی از راه باورهای یهودی در پیوند روشنی با هم درآمدند، دین ترسایی و آیین ایرانی دیگری درست رو در روی هم‌دیگر ایستادند و به گونه‌ی شگفت و سخت با هم درافتادند. این آیین یک رده‌گشایش و پیروزی را در پیش گرفت، از ایران به امپراطوری روم آمد و در سراسر شاهنشاهی رومی‌ها بویژه در مستعمره‌هایش خود را گستراند. آن آیین «میترا» بود.

تاریخ میتراگرایی خود بخش دل‌چسب و دل‌پذیری تواند بود. ما در این جا می‌خواهیم به این جستار پردازیم که این آیین چه نقشی در زندگی فرهنگی مردم باخترزمین بازی کرده و از این راه به چه ارزشی دست یافته. میتراپرستی به ژرفای تاریخ فرهنگی کهن برمی‌گردد. اما تازه، در دوره‌ی روم، بویژه در پیوند با ترساشدن اروپا ارزش بسیاری یافت. پژوهش و بررسی موشکافانه‌ی میتراگرایی چنان مهم است «که بی‌دانسته‌های بهتر از آن رخنه‌ی ترساگرایی آغازین در فرهنگ جهان تاریک خواهد ماند»، این سخن م. ج. ورماسرن Vermaseren در کتابی است که درباره‌ی میترا نگاشته. پهنه‌ی گستردگی آیین میترا را از آن جا می‌توان باز یافت که در کم‌تر کشوری از اروپای باختری، ویرانه‌های پرستشگاه‌های آن را نمی‌توان پیدا کرد. بر روی برخی از آن پرستشگاه بویژه در ایتالیا، کلیساهای بزرگی ساخته شد. برخی از قیصرهای روم هواخواه میترا شدند، دستور به ساخته شدن یادمان‌های میترا دادند و آن را هم چون «deus sol invictus» [ایزد خورشید - شکست‌ناپذیر] پرستیدند. این یادمان‌ها بویژه در رم که کششگاه بنیادین آیین میترا بود، بسیار پر شمار بودند. سکه‌ها هم با نگاه میترا زده می‌شدند.

میترا در گزاره‌ها (روایات) ایرانی، پرخاشگری از اردوگاه نیکی و درستی است؛ آن خدای روشنی‌ست و نیز پرتو ایزد اهوره مزدا. اما وی پشتیبان زندگی و بازآوری در روی زمین هم هست با کشتن گاو که یکی از آیین‌های میتراپرستی‌ست، زندگی نوین در درازنای جاوید رویدادهای جهانی پدیدار می‌شود که مفهوم مرگ و رستاخیز هم از آن شکافته (منشعب) گردیده است.

سر این که ایران سرزمین پیدایی میتراگرایی‌ست، نمی‌توان شک ورزید، اما با گذشت زمان و با گذر از آسیای خرد به آن سوی، امپراطوری روم مرکز راستین آن آیین گشت. میان میتراگرایی آغازین و آیین میترای روزگار رومی، شکافی هست، و ما درباره‌ی زمانی که در میانشان می‌افتد چیز چندانی نمی‌دانیم. به سادگی می‌توان گمان زد که آیین‌های آن و نیز نمایش پُرهنانه‌ی پرستشگاه‌ها و جایگاه‌های اسپند (مقدس) میتراگرایی در امپراطوری روم به گسترش کلانی دست یافته بوده است.

اگر که مناسبات زمان را در هنگام زایش عیسی از نزدیک‌تر زیر نگرش بگیریم، بر ما نمایان می‌شود که در پی جنگ‌های پیایی و پایدار مردمان اورآسیا، بشر در جست‌جوی گذرگاهی از این وضع بدبختی‌زا بود: بشر دلبسته‌ی رهایشگری شد و او را در

مسیح دید. پیش بازده‌های آیین میترا را نباید در این زمینه نادیده گرفت، چون آن هم چون مرده‌یگ پرستش گاه‌های یونانی - رومی به توده‌های گسترده‌ی مردم پیوسته بود و زمینه را برای پذیرش یک دین مردمی هموار می‌ساخت.

کلیسا گویا برای ارج‌نهی به مردمی‌بودن میتراپرستی در همه‌ی امپراطوری روم، روز ۲۵ سپتامبر را که هم چون روز زایش میترا جشن گرفته می‌شده، روز زایش مسیح اعلام کرده. از این هم که بگذریم، اشتراک‌های بسیاری میان میتراپرستی و دین ترسایبی هستی دارد، البته گذشته از آن که هسته‌ی بنیادین این دو دین هم بسیار به هم مانند است.

پس از آن که آیین میترا جنگ سر قدرت در امپراطوری روم را به سود دین ترسایبی قطعاً باخت، آموزشی نوین، مانی‌گرایی از ایران برآمد که زمانی دراز با دین ترسایبی هم‌چشمی سخت ورزید. پایه‌گذار آن یک ایرانی بود. پدر او پاتیک در گروهی از تعمیدگران بود که به تازی المعتمسه (خودشویان) خوانده می‌شد و نزدیک به مانده‌ها [کذا! مندایی‌ها؟] بود. وی در سال ۲۱۶ پس از زایش مسیح در نزدیکی مداین، تیسفون بابلیه که در آن هنگام مرکز شاهنشاهی ساسانی بود، زاده شد. آموزش‌های وی به آهنگ و دستی (قصداً) چنان در آمیزانده شده بود که دینی جهانی بسازد. وی به درآمیختگی دین‌های بزرگ آن روزگار، دین ترسایبی، دین بودا، دین زرتشت تکیه می‌کند؛ اما بر آن است که هیچ‌کدام از این دین‌ها به تنهایی نتوانسته به اندازه‌ی بسنده جهانی شود و از سوی همه‌ی مردمان پذیرفته افتند. از سوی دیگر، از نگاه او یک دین‌آفرین می‌باید آموزش‌های خود را خویش بنویسد و استوار سازد تا آن در گونه‌ی راستین و آغازین خود بماند. چنین بود که مانی ادبیات دامنه‌دار گسترده‌ی را به خامه‌ی خود نگاشت و از خویش به جای گذاشت که شاخ و برگ‌های آموزش‌هایش به روشنی در آن‌ها آمده بوده است.

درباره‌ی آموزش‌های مانی نخست باید گفت که ستون بنیادین این دین ساخت دوگرایانه‌ی آن است، یعنی هستی دو بنیاد «خوبی [خدا؟] و ماده» آن چه که نزد زرتشت، اهورا مزدا و انگره مینو (Ahra - Mainyu = اهریمن) می‌باشد. دو بنیاد خدا و ماده، یا روشنی و تاریکی، یا راستی و دروغ هم اینک در هم آمیخته گشته‌اند، اما در پی فراشد رهایش که دریافت انسان در آن نقش برجسته‌ی بازی می‌کند، از هم جدا خواهند شد.

همه‌ی اخلاق آموزش‌های مانی در سه «مهر» خلاصه می‌شود: مهر دهان، پرهیز از هر سخن ناپاک و نیز خودداری از

خوردن گوشت، می و خون می‌باشد. مهر دست‌ها، هرگونه کنش و کردار در برابر زندگی جانوران و گیاهان، یعنی کشتن جانوران و از ریشه‌کندن گیاهان و گل را ممنوع می‌سازد. سرانجام مهر سوم، مهر دامان یعنی پرهیز جنسی است. از آنجایی که کنش به این مهر را نمی‌توان از همگان چشم‌داشت، مانی هواخواهان خود را به دو گروه بخش نمود. یک گروه از برگزیدگان -ayan-vizis ساخته می‌شد که باید از قانون اخلاقی پیروی بایسته می‌کردند و گروهی دیگر که او

ایشان را نیوشندگان niyosayan نام نهاد، اینان مردمی بودند که از این بندها آزاد بودند.

آموزش‌های مانی مرزهای کشوری را در نوردید و سوی باختر رفته به مصر رسید و از آن‌جا از راه ایختر آفریقا به اسپانیا و از راه سوریه به آسیای خرد و از آن‌جا به یونان، ایلوری، ایتالیا و گالین آمد. مانی‌گرایی در خاورزمین از راه ایران خاوری تا به چین پیش رفت و در کشور ترکان اویغور دین رسمی گردید. اما آن چه که مانی به آن نیندیشده بود، رخداد‌های پس از آن بود: آماج فرجامین مانی و گسترش‌یابی آموزش‌هایش تا به جایگاه یک دین جهانی پایدار به دست نیامد. یکی از ریشه‌های پُرشمار آن بی‌شک پیکار سرسختانه و سنگ‌دلانه از هر سوی (مزداگرایی، دین ترسایبی و اسلام) بود. فرجام سده‌ی سوم ترسایبی برای مانی آگفت (بلا) بزرگی شد، چون موبد کرتیر سرانجام توانست مانی‌گرایی را در ایران خاموش سازد. ما در این‌جا سر آن را نداریم که داستان پیگرد مانی‌گرایان را بازگشایییم، اما می‌توانیم به روشنی استوار گوئیم که این دین توانست تا سده‌ی ششم خود را در اروپا سر پا نگاه دارد، سپس در برابر پیگردها به زانو درآمد.

اما جا پاهای این دین را می‌توان هم‌چنان پی گرفت. در سده‌ی دوازدهم در راین لندو فرانسه مانی‌گرایی نو سربرافراخت. هواخواهان این جنبش خود را پاکی‌گرایان Ol xapol می‌نامیدند. از آنجایی که مرکز جنبش شهر نیمروزی فرانسه، آلبی بود، آنان را «گروه آلبی» هم می‌گفتند. این جنبش ضد کلیسای سرکوب خونینی شد. بزمی سرای پُرآوازه لنا سرنوشت این پیگرد سنگدلانه را جستار سرایش خود «گروه آلب» نموده است. جنبش‌های نوین دیگر مانی‌گرایان نیز در اروپا شناخته شده‌اند، برای نمونه بوگومیل‌گرایی که در سده‌ی دهم در فرمانروایی بلغارستان پدیدار شد و تا زمانی در آن‌جا پایدار ماند.

از میان نوشته‌هایی که در ستیزه با مانی نوشته شده‌اند، می‌توان از Contra Faustum اورلیوس آگوستینوس نام برد. اما پدر کلیسا، آگوستین خود کم و بیش ده سال مانی‌گرا بوده، البته در پایه‌ی یک نیوشنده. وی پس از آن با شوق سوی دین ترسایبی گرایید و دشمن سرسخت آموزش‌های مانی شد.

درباره‌ی مانی از این نکته نیز باید یاد کرد که در روزگارش دانشگاه پزشکی پُرآوازه‌ی گندی‌شاپور هم شکوفا شد. چون شاه بزرگ، شاپور خود پشتیبان مانی بود، می‌توان پذیرفت که وی سرپایه‌گذاری دانشگاه به خوبی کارگر افتاده بوده است. آورده‌اند که آموزگاران ترسایبی بسیاری در آن دانشگاه آموزه می‌داده‌اند و آن را نیز می‌گردانده‌اند. پس از تازش تازیان، آموزه دهی در دانشگاه گندی‌شاپور نخست دنبال یافت، اما با گذشت زمان پیوسته ارزشش فرو کاست.

دانش آموختگان پزشکی آن فرهنگستان در دوره‌ی عباسی فراخوانده شدند تا به بغداد رفته، پزشک ویژه‌ی خلیفه گردند. آنان سپس بی‌درنگ هم چون آموزگار در دانشگاه بغداد به کار گمارده شدند. می‌توان پذیرفت که هستی دانشگاه گندی‌شاپور با سنت پُرآگنده‌اش از روزگار ساسانی بر استوار شدن مرکز تازه‌ی فرهنگی دجله کارگر افتاده است.



عکس تخیلی کوروش

در روزگار آغازین اسلامی (امویان ۶۶۱ تا ۷۴۹) کارهایی از زبان سوری [کذا! سربانی؟] و یونانی به تازی برگردانده شد. در روزگار فرمانروایی عباسیان (۷۵۰ تا ۱۲۵۸) کار و کرد ادبی ایرانیان توان گرفت. این برگردانها ترجمانیهایی از پارسی میانه به تازی را هم در برمی گرفتند. یکی از برگرداندگان عبدالله ابن مقفع (روزبه) بود که به سال ۷۶۰ اندوهبارانه کشته شد. چنین بود که بغداد توانست در دوره عباسی بیش تر و بیش تر مرکز فرهنگ اسلامی گردد.

به هر روی در آغاز یک پیشرفت فرهنگی - ملی ایرانی هستی نداشت.

تازه هنگامی که ایرانیان باز استقلال خود را یافتند، در روزگار سامانی (سده نهم تا یازدهم) دوره دانشی نوینی آغازید که از درون دوره سامانی تا بوییان دنباله یافت. رده‌یی از دانشمندان جهان آوازه‌ی ایرانی تبار کارهای دانشی را نوشتند که در جهان فرهنگ اسلامی به تازی نگاشته می شد. از میانشان چند تن را نام می بریم: ابن سینا، بیرونی، غزالی، طبری و رازی. کتاب‌هایی که ایشان یا بسیاری از دیگر دانشمندان ایرانی که نامشان را یاد نکردیم، نوشته‌اند، همه‌ی جستارهای دانش همانند فرزندان (فلسفه)، پزشکی، خداشناسی، تاریخ، ریاضیات، کیمیا، اخترشناسی و زبان‌شناسی را در برمی گرفت.

بسیاری از این کتابها همراه کارهای دیگر دانشمندان که تازی بودند به زبان لاتین برگردانده شد. شمار کتاب‌هایی که از تازی به لاتین برگردانده شد، کم و بیش ۳۰۰ پوش برآورد می‌شود؛ یک سوم آنها نوشته‌ی ایرانیان است.

پورسینا که «دانشمند بزرگ و امیر دانش‌های اسلام» نام گرفته با دانشنامه‌ی بزرگش کتاب **الشفای** بر باخترزمین سخت کارگر افتاد، بویژه کارگری آن در کارهای توماس فون آقوینو و آلبرتوس مگنوس بسیار هویداست. هم چنین نوشته‌ی دیگرش کتاب **القانون فی الطب** تا سده‌ی هفدهم بر دانش پزشکی چیره بود. پورسینا حتا تا امروز ارزش فلسفی خود را از دست نداده؛ وی چهره‌ی بنیادین یکی از روش‌های تازه‌ی فلسفی است.

رازی، پزشک و فرزانه‌یی که پیش از این نیز از او نام بردیم، هم در سده‌های میانی با کتابش **الحاوی** در اروپا آوازه‌مند گشت. او را پزشک بزرگ اسلام می‌دانند. کارهای پزشکی او که به لاتین برگردانده شده‌اند تا سده‌ی هفدهم هم چنان چیره ماند. رازی در فرزندان (فلسفه) بویژه در جستار مقولات هم ارزش بسیار داشت. در پهنه‌ی دانش طبیعی، پزشکی، فرزندان، اخترشناسی، زبان‌شناسی، خداشناسی و ریاضیات با نام‌های بسیار دانشمندان دیگری نیز برمی‌خوریم که در چنبر (حلقه)های فرهنگ اروپا هم به خوبی شناخته شده‌اند. گذشته از کسانی که نام بردیم، خوارزمی ریاضی‌دان بزرگ و عمر خیام، ستاره‌شناس، ریاضی‌دان، فرزانه و سراینده نیز از آوازه‌ی هنگفتی برخوردارند.

در جایی که پیوند معنوی کشورهای اروپایی و ایران در سده‌های آغازین اسلامی از راه جهان اسلام گذر می‌یافت، از سده‌ی سیزدهم پیوندی یک‌سر میان ایران و اروپا پدیدار شد که در پی آن نخستین رهسپاران اروپایی از کشورهای خاورزمین که تا آن هنگام تنها از رهگذر نویسندگان باستان شناخته شده بودند،

گزارش‌هایی دادند. اما شناخت نازک سنجانه‌ی تاریخ و فرهنگ ایران سده‌های میانه تازه با به‌کار گماردن نیروی پرتوان پژوهشی و دانشی، شدنی گردید. با پرداختن به این کارهای پژوهشی (ایران‌شناسی) اروپاییان برای نخستین بار با برگردان مستقیم کارهای ادبی پارسی‌نویین آشنا گشتند. چنین بود که پس از آن برگردان غزل‌های حافظ به خامه‌ی د. هامر به‌دست سراینده و فرزانه‌ی بزرگ گوته افتاد.

این جستاری رازآمیز است که چه‌گونه این دو سراینده‌ی بزرگ خاور و باختر با کم و بیش نیم‌هزاره شکاف زمانی هم‌دیگر را دریافتند. این یک خویشاوندی روحی به‌معنای راستین خود است که در **دیوان باختری - خاوری** بازتاب فروزانی یافته. گوته این خویشاوندی روحی را چنین می‌گزارد (بیان می‌کند): «و من تو را کامل یافتم»؛ او را استاد می‌نامد و به او می‌گوید: «آن چه همه می‌خواهند، تو می‌دانی». به او می‌گوید: «ای حافظ، مرا بیاموز، آن‌گونه که آن را خود درمی‌یابی». سرانجام شگفت‌انگیزانه اقرار می‌کند: «حافظ، آرزوی برابری با تو چه دیوانگی‌ست!»

این سخنان از **دیوان باختری - خاوری** به اندازه‌ی بسنده نشان می‌دهد، کارگری حافظ بر گوته تا کجا ژرف بوده. در یک سوی حافظ است در جهان بسته‌ی عرفان و راستی که خورشیدوار به بیرون می‌افروزد و سوی دیگر گوته است مغز آفریننده‌یی در مقیاس جهانی که بر کارهایش مهر نبوغ زده شده است.

پیوستگی روح گوته و ایران، شاید از دیدگاه دیگری هم پدیدار شود: از راه گرفتن اندیشه‌های دوگرایانه‌ی وی در کار بزرگش «مشت». از نگاه گوته انسانی که خواستار کمال خدایی‌ست، در نبرد با انسانی‌ست که خواستار گیتی‌ست؛ نزد ایران‌زمینیان دوگرایی از نگاه همگانی، نبردی میان خوبی و بدی‌ست. گوته به چه برآیندی می‌رسد؟ ما می‌شناسیم و می‌دانیم که «انسان مشت» بیش از یک سده برای آلمانی‌ها مفهوم هستی‌شان بوده است.

از همه‌ی این‌ها برمی‌آید که گذشته‌ی فرهنگی ایران برای اروپا بی‌ارزش نیست، درست باژ (عکس) این فرهنگ‌های کشورهای اروپایی و ایران اشتراک‌هایی دارند که هیچ نمی‌توان دست کم‌شان گرفت. اما کارگری متقابل فرهنگ‌های اروپایی بر زندگی معنوی ایران هم بی‌ارزش نیست. آن چه بر سر این افزوده می‌شود، پیشرفت پر زور و فن‌آوری در اروپا و دیگر بخش‌های شاروند جهان است که ایران‌زمینیان هم مانند دیگر مردمان جهان از آن برخوردار گشته‌اند. دادن و گرفتن قانونی جاوید است که اعتبارش پابرجا خواهد ماند. گوته این سخن را چنین می‌گزارد:

همان‌گونه که همه چیز خود را به کل می‌بافد،

فرد در دیگرها کارگر است و زنده!

این سروده‌ی پارسی هم‌هنگ با آن است:

بین چه خوش تابنده در هم تار و پود این جهان،

جامه‌ی هستی بی‌بافتد و به هم بخشند جان!

پی‌نوشت‌ها و توضیح ویراستار

- ۱- پی‌نوشت‌های دقیق و مفصل مقاله (اکثر به آلمانی) در دفتر مجله است.
- ۲- بعضی واژگان در برگردان این مقاله نادرست به نظر رسید، مثل «سوری» به جای «سربانی» یا «مانده‌ها» به جای «مندایی‌ها» یا «انتجیل روزگار کهن» به جای «عهد عتیق» و... این اشتباه‌های احتمالی در داخل دو قلاب تصحیح شد.